



بوسه

آکیله کامپانیله

برگردان مهدی فتوحی

تصویر: یوجینو چیکانو و مارینا فورلانی در نمایی از فیلم کوتاه بوسه (روبرتو توتولا، ۲۰۰۲)، بر اساس همین نوشته‌ی آکیله کامپانیله

◦◦



fold-era.com

بوسه

آکیله کامپانیله

برگردان مهدی فتوحی

شخصیت‌ها:

مرد

زن

خیابانی خلوت در شب. یک زوج عاشق به آرامی می آیند و می گذرند و لحظه‌ای توقف می کنند.

مرد: چه شب سحرانگیزی! چه ماهی و چه سکوتیه تو این خیابون خلوت!

(آغوش می گشاید برای در آغوش فشردن او)

زن: سوء استفاده نکن. ممکنه کسی بگذره.

مرد: هیشکی نیست. فقط یه بوس. خواهش می کنم. یکی از اون بوسه‌های طولانی که در طول اون روح آدم با یه نفس ذوب می شه و آدم دلش می خواد نرم نرم و خوش خوش در یک خلسه‌ی خوشبختی بمیره.

(او را در آغوش می گیرد. در یک بوسه‌ی طولانی هر دو لب‌های شان را یکی می کنند. درنگی کوتاه که در طول آن، در حالی که هر دو با لب‌های یکی شده از بوسه‌ی طولانی بر جای مانده‌اند، نور بنفش می شود و یک موسیقی پس زمینه‌ای تاثیرگذار مثل والس مُسکووکی^۱ آغاز می شود. در همان حال ما افکار آن دو را که از قبل صدای شان ضبط شده و با بلندگو پخش می شود، می شنویم. مشروط بر این که صداها ی آن دو درهم نشوند. طبیعتاً تصور بر این است که هیچ یک از آن دو صدای دیگری را نمی شنود.)

مرد (افکارش): چقدر زندگی عجیبه! فکر می کنی باید این چیزها جاودانه بمونن ولی بعد از یه دقیقه از یاد آدم می رن. در مجموع این بوسه‌های طولانی به شهرت شون نمی ارزن. وقتی لبها یکی می شن یه لرزه‌ای می گیرد. ولی بعدش عادت می کنی. بفرما. من که هیجان زیادی احساس نمی کنم. اصلاً هیچ هیجانی احساس نمی کنم. می تونم نگاه کنم به اطراف... (همانطور که لب به لب با او مانده سعی می کند مخفیانه به اطراف بنگرد. ادامه می دهد): و خودمو جدا کنم و به یکی دیگه فکر کنم. آه. درسته. لازمه به خودم یادآوری کنم تا فردا دیگه بدم موهامو کوتاه کنن. (با یک دست موهای خود را نوازش می کند.) تازه از طرف دیگه من نمی خوام اولین نفری باشم که از بوسیدن می کشه کنار. اون گمون می کنه من الان تو خلسه‌ام. (ماهیچه‌ی پایش را می خاراند.) و لازمه به توهمش دامن هم بزنم. من نمی فهمم چرا زنها مدام درباره‌ی این بوسه‌های تموم نشدنی چرند می گن. واسه اونها این بوسه‌ها اهمیت حیاتی دارن. این وسط کلاهم هم داره می افته. کی می دونه ساعت چنده؟ (سعی می کند ساعت را از روی ساعت مچی دستی که با آن او را در آغوش فشرده ببیند. ادامه می دهد): اینجا هیچی دیده نمی شه. حالا خوب موقعی بود آگه از هم جدا می شدیم. حالا. خدایا خداوندگار! اینجوری که نمی شه تا ابد باقی موند. لااقل یه آژانی، یه

^۱ MOSKOVKY; پیاونواز و آهنگساز لهستانی (۱۸۵۴-۱۹۲۵)

پلیس انتظامی هم نمی‌یاد یا لااقل یه جفت عاشق و معشوق دیگه با یه عابری، چیزی... (همچون پیش با دقت می‌نگرد به تاریکی) ای بابا! سگ هم پیداش نمی‌شه. ما تنهاییم و هیچ مزاحمی هم نیست. موقعیتمون هم دیگه داره طاقت فرسا می‌شه.

زن (افکارش): ما زنهارا چقدر با مردا فرق داریم. پژواک یه لذت رو حس می‌کنیم و از شادی‌ای که می‌بخشیم لذت می‌بریم. ولی ته قضیه اگه بگی این بوسه‌ی طولانی بهت سرمستی داده صداقت نداشتی. آکه‌هی! یه دقیقه گذشت. باید اعتراف کنم هیچ حسی ندارم. ولی هیچ دلم نمی‌خواد من اولی باشم که جدا می‌شه. اون به خیالش من هم همون احساسات اونو دارم و اگه ناامیدش کنم بهش احساس نارضایتی می‌بخشم. صبر می‌کنیم اون اول جداشه. ولی فعلاً که همچین تصمیمی نداره. ما هم که نمی‌تونیم همینجوری پیش بریم. ای که هی! چقدر لبام خشک شده. متأسفانه هیچ موجود زنده‌ای هم نمی‌گذره. یه بهانه لازمه واسه جداشدن. آه. کاشکی بارون بزنه. (مخفیانه و همان‌طور در آغوش او دستش را از روی شانه‌ی او دراز می‌کند تا ببیند باران می‌آید یا نه) ای بابا! چه مهنابی هم تو آسمون هست. لعنتی!

(در طول دو تک‌گویی و کنش‌های دزدکی خفیف عاشق و معشوق که همچنان در همان بوسه‌ی طولانی یکپارچه شده‌اند، مرد کلاهش را که دارد می‌افتد، مرتب می‌کند. زن با خیال آسوده یک رشته مویش را کنار می‌زند. با پایان‌پذیرفتن تک‌گویی زن هر دو در یک آن از آن موقعیت دشوار گوش می‌خوابانند به امید آن که صدای نزدیک شدن گام‌های کسی را بشنوند. تا این که با صدای خفیف فروافتادن یک برگ به تندی از هم جدا می‌شوند و وانمود می‌کنند که گمان کرده‌اند کسی می‌آید.)

مرد (تلوتلوخوران): آه!

زن (با صدایی خفه و دستی روی پیشانی): تو منو می‌کشی.

پرده.



fold-era.com